



# خردسا<sup>ن</sup>ل

سال پنجم  
شماره ۲۵۸ پنجشنبه  
۱۰ آبان ماه ۱۳۸۶ ۳۰۰ تومان



# خردسالان

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام فراوند بخشندۀ مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳



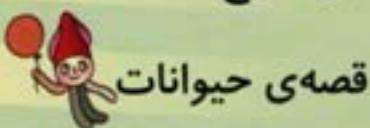
زنبور خرسی

۱۸



گل سرخ

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



پدر من...

۲۴



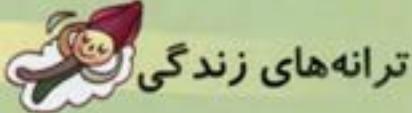
کاردستی

۲۵



فرم اشتراك

۲۷



ترانه‌های زندگی

۳



۷



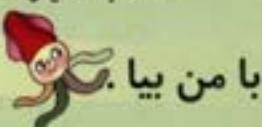
۱۰



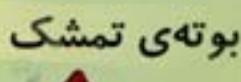
۱۱



۱۲



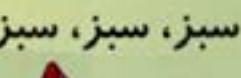
با من بیا



بوته‌ی تمشک



نقاشی



سبز، سبز، سبز



جدول



بازی

- مدیر مستول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشن اعلا، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا مولازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب-جهار راه کالج، شماره ۹۶۲-نشر عروج
- تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷ و ۰۲۹۲-۶۶۷ شعبان: ۰۲۹۱۱-۶۶۷

پدر و مادر عزیز، مریمی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بزیدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# با من بیا



دوست من سلام.

من اسکویید هستم.

یک نوع جانور دریایی که دهتا پا دارم! ما اسکوییدها فقط در آب‌های شور زندگی می‌کنیم و با این ده تا پا ماهی‌های کوچکتر را شکار می‌کنیم. می‌دانی ما چه طوری حرکت می‌کنیم؟!

اول مقدار زیادی آب را می‌مکیم. بعد آن را با فشار و خیلی سریع از بدن خود خارج می‌کنیم، این‌طوری به طرف جلو می‌رویم. اگر جانوری به ما حمله کند، از بدن خود، ماده‌ای مثل جوهر خارج می‌کنیم تا همه جا تیره شود، آن وقت فرار می‌کنیم!

حالا من پیش تو هستم. پیش تو دوست خوبیم، تا با هم مجله را ورق بزنیم، شعر و قصه بخوانیم و بازی کنیم. پس با من بیا ...

# بیو بیو تمشک



یکی بود، یکی نبود. یک روز قتنی پیشی می‌خواست از روی بوته‌ی تمشک بپردازد، یک خار تمشک، رفت تولی پایش. پیشی هر کاری کرد، نتوانست آن را بیرون بیاورد. لنگ لنگان رفت پیش گاو و گفت: «می‌توانی این خار را از پایم در بیاوری؟»، گاو به کف پای پیشی نگاهی کرد و گفت: «این کار من نیست. من با این سُم نمی‌توانم خار به این کوچکی را از پای تو در بیاورم. فقط موش می‌تواند خار را از پایت درآورد.» پیشی گفت: «موش؟!» و دهانش آب افتاد! گاو گفت: «اما موش از تو می‌ترسد، فکر نمی‌کنم نزدیک تو بیاید و خار را از پایت در بیاورد!» گربه گفت: «قول می‌دهم او را نخورم!» گاو گفت: «من به موش می‌گویم، شاید بیاید! شاید هم نیاید!» پیشی گوشه‌ای نشست و شروع کرد به لیسیدن پایش تا شاید خار بیرون بیاید. گاو هم به سراغ موش رفت و به او گفت که چه بلایی به سر پیشی آمده است. موش از خوش حالی جستی زد و گفت: «امکان ندارد به پیشی کمک کنم. حالا که پایش درد می‌کند، نمی‌تواند دنبال من بددو!»

گاو گفت: «پیشی قول داده تو را نگیرد و نخورد. بیا و به او کمک کن..»



موس کمی فکر کرد و گفت: «اگر زیر قولش زد چی؟، گاو گفت:» او قول داده. تو هم باور کن.» بالاخره مous قبول کرد و همراه گاو پیش پیشی رفت. پیشی با دیدن مous دوباره دهانش آب افتاد. گاو با اخم به او نگاه کرد و گفت: «من به مous گفتم که تو قول دادهای او را نخوری!» پیشی پایش را به Mous نشان داد و Mous در یک چشم به هم زدن خار را از پای پیشی بیرون کشید. پیشی نفس راحتی کشید و ناگهان جست زد تا Mous را بگیرد. Mous از جا پرید و رفت به طرف بوته‌ی تمشک. آن وقت بود که پیشی بی‌چاره، افتاد و سط خارهای تمشک!

Mous گفت: «این سزای کسی است که دروغ می‌گوید و بی‌خدای قول می‌دهد!»

حالا هر روز Mous به دیدن پیشی می‌رود و یک خار از تن او بیرون می‌آورد، پیشی بی‌چاره، آنقدر تنش درد می‌کند که دیگر، از دیدن Mous، دهانش آب نمی‌افتد!



# نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۱



۱۰



۹

۳

۲

۶

۸

۷

۵

۴



# پدرم



پدرم همیشه قرآن را با صدای بلند می‌خواند. وقتی پدرم قرآن می‌خواند من و مادر ساکت می‌نشینم و گوش می‌دهیم. یک روز به پدرم گفتم: «همه مثل شما، قرآن را با صدای بلند می‌خوانند؟»

پدرم جواب داد: «بهتر است که با صدای بلند بخوانند. حضرت امام جعفر صادق (ع) زیباترین صدا را در خواندن قرآن داشتند. وقتی ایشان قرآن می‌خوانندند، هر کس از کوچه رد می‌شد، می‌ایستاد و به آیات قرآن گوش می‌داد.» حالا هر وقت پدرم قرآن می‌خواند، من هم کنار او می‌نشینم و با او می‌خوانم. شاید وقتی بزرگ شوم بتوانم مثل پدرم قرآن بخوانم.



# سبز و سبز و سبز

سنگ و سنگ و سنگ  
کوهسارها  
شُر و شُر و شُر  
آبشارها

صف و صاف و صاف  
جویبارها  
سبز و سبز و سبز  
کشتزارها

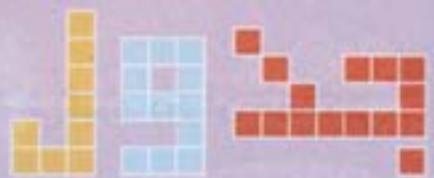
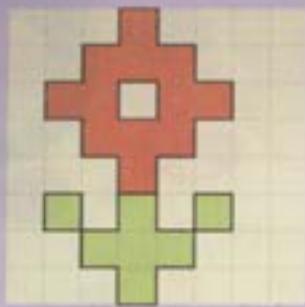
باز و باز و باز  
چشم آفتاب  
شاد و شاد و شاد  
خندههای آب

شاخهها و باد  
تاب و تاب و تاب  
سایهها و خاک  
خواب و خواب و خواب

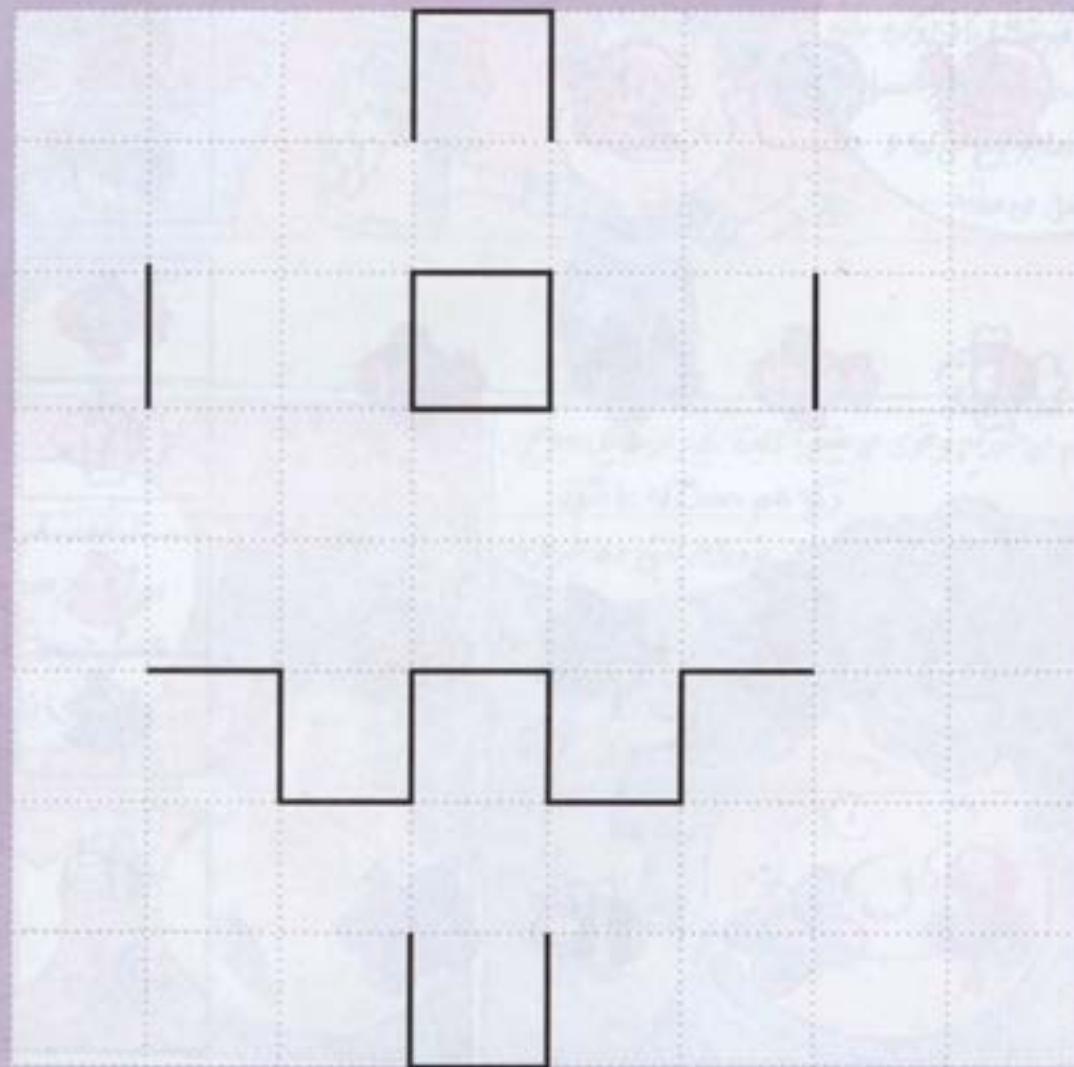
غصهها همه  
دور، دور، دور  
کار و زندگی  
جور و جور و جور



محمود کیانوش



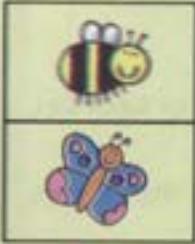
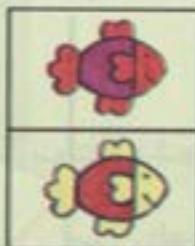
جدول را کامل و رنگ کن.



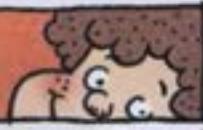
به جای ? چه شکلی قرار می‌گیرد. دور آن خط بکش.



# بازی



زنبر، خرسی!

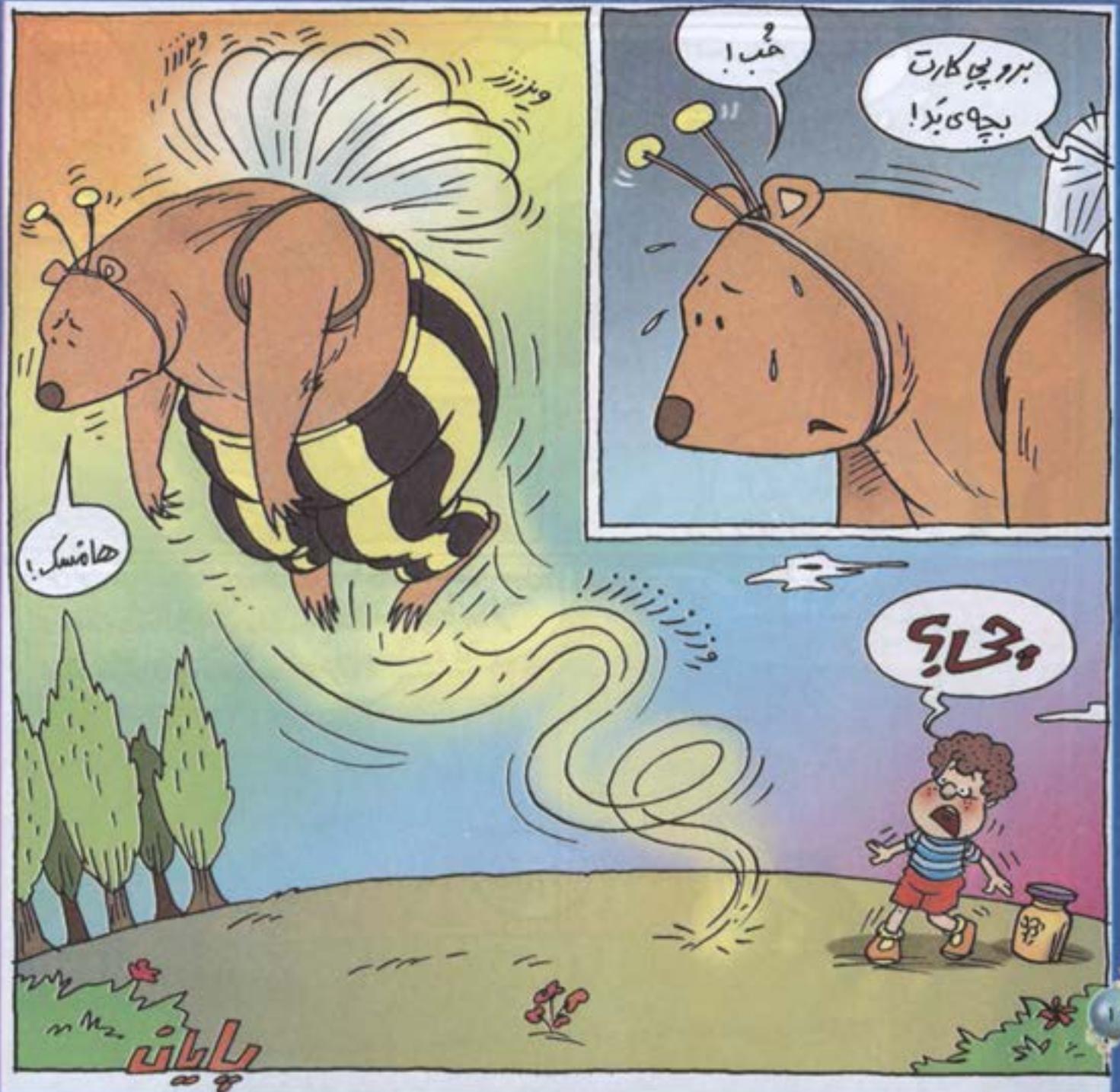


امروزه خواهش  
غذای حیلی مقوی به شما  
میریم کنم: «عسل»!  
عسل رویی شهابان و نری برای  
صبحانه خورده، زنبر، عسل  
شهدگل هارو جمع می‌کند و  
عسل می‌سازد...

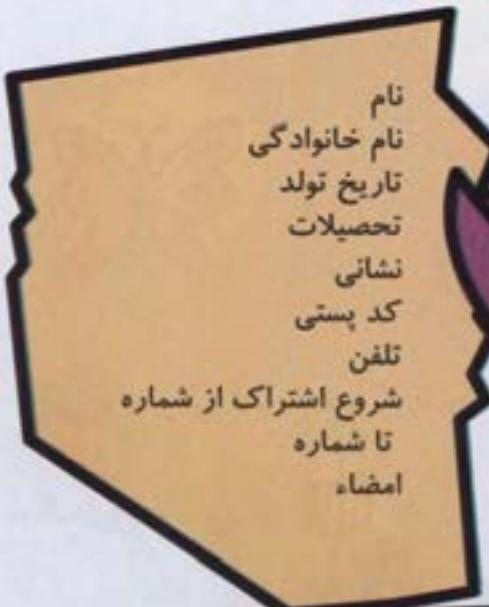








# اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه متغایران خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه(کشور های همسوار) ۱۰۰۰ اریال  
اروپا، افریقا، آسیا ۱۰۰۰ اریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ اریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند می توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ روی  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ - قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نایابندگی چاب و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



با سفری شاهد بودی  
دانستن به کودک، آن را  
پیروزی در خواهی دانست  
شما را همراهی کن.



زنبور



گل صرخ

پروانه



کرم خاکی

# گل صرخ

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که به دنبال شهد گل می‌گشت، یک پر زد

ورفت به طرف هم از راه رسید و به گفت: «وای! چه

آرام سرش را تکان داد و گفت: «واقعاً زیباست. قشنگی!»

گفت: «چرا به من سلام نمی‌کنید؟» خیلی تعجب

کردند ولی هر دو با هم به او سلام دادند. هنوز جواب سلام آنها را نداده بود که از

روی خاک صدایی شنیده شد. گفت: «سلام! سلام! سلام!»

گفت: «من از جواب سلام را دادند. اما



زیبا هستم و فقط با



خوشم نمی‌آید. من یک



دوست می‌شوم.» خیلی ناراحت شد و آرام خزید و از آن جا رفت. چند روز بعد،



آمدن دیدند که



غمگین و پژمرده است.



پیش



گفت: «چی شده؟»

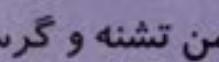
جواب داد: «خاک سفت شده. ریشه‌های در خاک فرو نمی‌روند.



گفت: «کار خوبی نکردی که



را ناراحت کردی.



خاک را زیرو رو می‌کرد تا نرم شود و ریشه‌های تو راحت در خاک فرو رود.»



گفت: «من این را نمی‌دانستم.»



گفت: «حالا که می‌دانی باید از

بخواهی که تو را ببخشد.»

گفت: «همینجا زیر ساقه‌ی تو!»



کجاست؟»



گفت: «حالا



گفت: «مرا ببخش خوب و مهریان!»



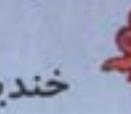
خندید و



را بخشید و رفت توی خاک و آنقدر آن را زیر رو کرد که خاک نرم شد.



دوباره تازه و شاداب شد.»



خندید.



# نهاده‌ی سه‌گوش



خانم و آقای گرگ به هم قول دادند  
که همیشه در کنار هم بمانند.



زمستان سرد و پر برفی بود.



و تمام زمستان را در کنار هم ماندند.



آنها برای خودشان لانه‌ای ساختند.



و بچه گرگ‌ها هم به دنیا آمدند.

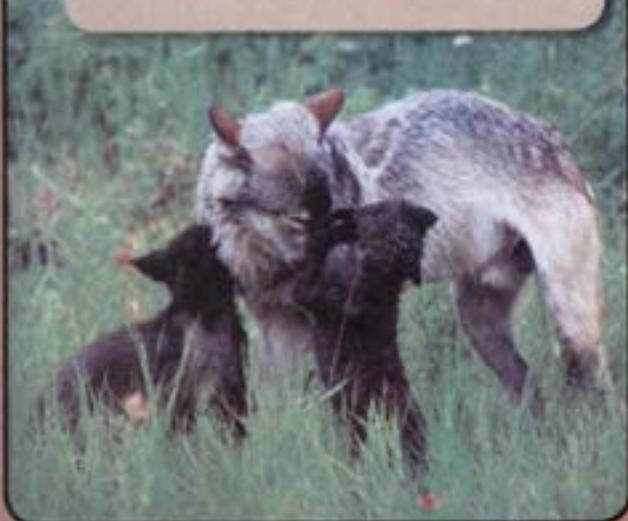


تا این که بهار زیبا و سبز، از راه رسید.

درست مثل خانم و آقای گرگ!



آن‌ها خیلی خوش حال بودند.



# پروردگار...



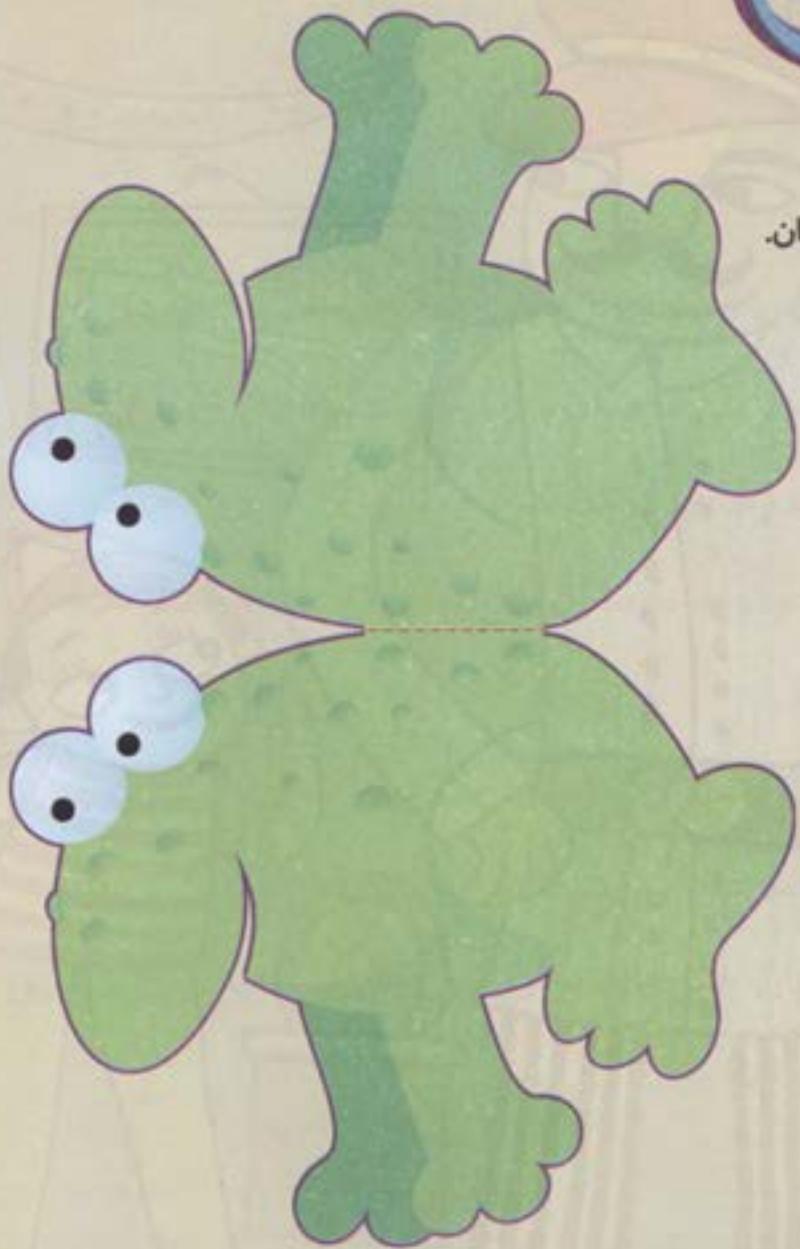
پدر من نگهبان موزه است. موزه جایی است که چیزهای با ارزش را در آنجا نگه داری می کنند. در موزه ای که پدر من نگهبان آن است، کوزه ها و وسایل خیلی خیلی قدیمی نگه داری می شود. پدرم می گوید: «این وسایل را از زیر خاک پیدا کرده اند. اینها با ارزش هستند چون به ما نشان می دهند که مردم در زمان های گذشته چه طوری زندگی می کردند.»

من موزه را خیلی دوست دارم و بعضی وقت ها با پدرم به موزه می روم. پدرم می گوید: «در موزه، نباید به هیچ چیز دست زد. فقط باید تماشا کرد.» کار پدرم خیلی مهم است. او نگهبان چیزهای با ارزش و قدیمی است. چیزهایی که هر روز همه برای تماشای آنها به موزه می روند.





# کارهای



شکل را از روی خط (بنفس) قیچی کن.  
از قسمت (--- آن را تابزن.  
چشمها و دهان قرباغه را از پشت به هم بچسبان.  
حالا قورباغه‌ی تو می‌تواند بایستد.



خردسالان

# دیگر سال

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هرماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه مرسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۳ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.  
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴  
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.  
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱۳۶۸۷۰۶۸۳۳ در میان مکنارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳

/

/

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:



نشانی

فرستنده

جای تمبر

نشرخون

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپیوٹر



# ترانه‌های زندگی



سوزن و پریده

دست منو ندیده

مصطفی رحماندوست

داشته لباس می‌دوخته

اما تو بازی، سوخته

سوزن بوده، مارشده

مثل سگ هار شده

دست منو گزیده

غصه برام خریده

او ف شده دست و بالم

بد شده حالا، حالم



